

گفتمان حکمت مدنی متعالی؛ چرایی، چیستی و چگونگی؟

علیرضا صدرا^۱

چکیده

مسأله: «حکمت مدنی» است. یا «حکمت اجتماعی و سیاسی» می‌باشد. پرسش اصلی: «حکمت مدنی چه می‌باشد؟ پرسشهای فرعی: چرا؟ چیست؟ چگونه؟ چهارچوب نظری: هم فلسفه و حکمت، هم سیاسی یا مدنی و به‌ویژه آمیزه اینها یعنی فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی، همواره و همچنان پرسش انگیز بوده و چالش خیز می‌باشند. پدیده مدنی یعنی اجتماعی و سیاسی و سیاست: فراهم آمده مراتب سه‌گانه هستی، چیستی و چگونگی است. پیش فرض: علم مدنی یعنی پدیده‌شناسی اجتماعی و سیاسی به تناظر پدیده مدنی فراگیر مراتب سه‌گانه: هستی‌شناسی، چیستی‌شناسی و چگونگی‌شناسی است. فرضیه: «حکمت مدنی: هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی اجتماعی و سیاسی است». توضیح فرضیه: منظور شناخت هستی حقیقی و چیستی یقینی چگونگی واقعی سیاسی می‌باشد. حکمت مدنی: مراتب دو گانه پدیده و پدیده‌شناسی اجتماعی و سیاسی است. به تعبیری شناخت حقیقت و ماهیت واقعیت سیاست است. مراد تبیین حکمت سیاسی بمنظور ترسیم سیاست حکمت می‌باشد. روش شناسی: تحلیل متن و محتوایی پدیده و پدیده‌شناسی فلسفه سیاسی و آثار و آراء صاحب نظران برجسته سیاسی در این زمینه است. نتیجه: گفتمان و الگوی حکمت مدنی متعالی می‌باشد.

واژگان کلیدی: گفتمان، حکمت، فلسفه، مدنی؛ اجتماعی، سیاسی، سیاست، متعالی.

پیش‌درآمد

سیاست پدیده‌ای عملی، یعنی ارادی و تدبیری است. پدیده عینی نیز می‌باشد. پدیده سیاست، همانند سایر پدیده‌های انسانی و اجتماعی و حتی پدیده‌های طبیعی دارای مراتب سه‌گانه «چگونگی، چیستی و هستی» است. اینها به ترتیب «واقعیت، ماهیت و حقیقت» پدیده‌اند و یا برعکس، «مبادی حقیقی، مبانی ماهوی و مظاهر واقعی» پدیده می‌باشند. علوم طبیعی، «شناخت چگونگی» و به تعبیری «چگونگی‌شناسی پدیده‌های طبیعی» است. شناخت واقعیت بیرونی پدیده طبیعی می‌باشد. به همان تعبیر واقعیت‌شناسی و باصطلاح شناسایی واقعیت خارجی یعنی پدیده‌شناسی خارج از ذهن و در عالم عین می‌باشد. یعنی اطلاعات و آگاهی عینی می‌باشد. توصیف حسی و شناسایی و شناساندن استقرایی، تجربی و عرفی عینی عوارض کمی و کیفی پدیده طبیعی است. با شعور یا هوش ابزاری¹ دریافت می‌شود. در شناخت پدیده‌های طبیعی همین حد شناسایی طبیعی، ممکن بوده و لازم و کافی می‌باشد. در علوم انسانی و اجتماعی علاوه بر شناخت واقعیت عینی یعنی چگونگی‌شناسی و آگاهی توصیفی کنش و رفتار بیرونی، شناخت ماهیت یا مبانی ماهوی انسان و هویت جامعه یعنی بینش و منش درونی آنها نیز مورد نیاز است؛ چراکه کنش و رفتار ظاهری، ناشی از نگرش و گرایش باطنی انسان و جامعه می‌باشد. این مرتبه از شناخت ماهوی و مبنایی، با شیوه تحلیل (یعنی تجرید) و گونه‌ای درون‌فهمی ممکن خواهد بود. کما اینکه این یافته‌ها با شیوه هم‌فهمی نیز انتقال یافته و مفاهمه صورت می‌گیرد. در علوم انسانی و اجتماعی، «شناخت، چگونگی و چیستی» هم لازم و ممکن بوده و هم کافی است. علم سیاست و پدیده‌شناسی سیاسی، فراهم آمده و فراگیر هر سه مرتبه

1. Ration.

«چگونگی شناسی و چیستی شناسی و هستی شناسی» است. هستی شناسی سیاسی نیز در پاسخ به چرایی، هم لازم بوده و هم ممکن است. هستی شناسی سیاسی، خود تعلیل سیاسی است؛ یعنی علت کاوی و علت یابی سیاسی. بدین سبب بسیاری [از صاحب نظران] فلسفه را علم علل و اسباب خوانده اند.

در این میان، سبب شناسی و هستی شناسی نیز با شیوه انتزاع عقلی صورت می گیرد؛ به ویژه تجویز با عقل انتزاعی^۱ و مستقل که آن نیز درست در همین راستا صورت می پذیرد. در این مرتبه، هست های سیاسی^۲ به بایست های سیاسی^۳ تبدیل می شود و به تعبیری، قوانین حقیقی به قواعد اعتباری تبدیل می گردند (از قوانین حقیقی، قواعد اعتباری استنباط و استخراج می شود). این تبدیل و تولید، اهم و ویژگی سیاست بوده و به اعتباری، پیچیدگی پدیده سیاست و پدیده شناسی یا علم مدنی می باشد. بدین سبب، آن را صنعت، فن و هنر نیز دانسته اند. این ساختار فراگردی و به تعبیر ملاصدرا قوسی نظری (عینی-ذهنی) و عملی (ذهنی-عینی) هر یک با مراتب سه گانه هستی شناسی، چیستی شناسی و چگونگی شناسی، برجستگی آنست.

«فارابی» (قرن چهارم) مُجَدِّد و مؤسس فلسفه سیاسی در تاریخ و جهان اسلام و ایران در کتاب «اندیشه های اهل مدینه فاضله»، در زمینه مراتب و منابع سه گانه علمی تصریح می نمایند: «علم، ادراک به واسطه احساس یا تخیل (فهم) و یا علم عقلی» است (فارابی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۱۰). به تعبیر دیگر، «علم به یک چیز گاهی به وسیله قوه ناطقه (خرد)، گاهی به وسیله قوه متخیله (فاهمه و خیال) و گاهی هم به احساس است» (همان، ص ۱۹۰). ملاصدرا (قرن یازدهم)، مؤسس فلسفه متعالی نیز در بخش سیاسی کتاب شواهد ربوبیه تأکید می نمایند که: «موجود (پدیده) یا محسوس است یا متخیل (ذهنی) است و یا معقول» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۴۴۷). کما اینکه به تصریح ایشان، «برای هریک نشئه و عالمی است مخصوص به آن» (همان) که مراد همان مراتب یا وجوه سه گانه پدیده و پدیده شناسی می باشد؛ به ویژه در پدیده و پدیده شناسی سیاسی که شامل مراتب «چگونگی و چگونگی شناسی توصیفی، چیستی و چیستی شناسی تحلیلی یا تجربیدی، یعنی خیالی، هستی

1. Wisdom.
2. IS.
3. Ought.

و هستی‌شناسی انتزاعی می‌باشد؛ آن‌هم با منابع حسی، نقلی و عقلی (و قلبی) که با شیوه‌های تجربی، تحلیلی و برهانی (و شهودی) است.

در این صورت، علم به معنای اعم سیاست، معرفت‌شناسی سیاسی، روش‌شناسی سیاسی و پدیده‌شناسی سیاسی به‌شمار می‌آید. علم به معنای عام سیاست، پدیده‌شناسی سیاسی می‌باشد که شامل مراتب سه‌گانه هستی‌شناسی سیاسی، چیستی‌شناسی سیاسی و چگونگی‌شناسی سیاسی بوده و هر یک با منبع علمی و روش علمی خاص خود می‌باشد که (به ترتیب) با منابع عقل، قلب (خرد و دل)، نقل (متون مکاتب سیاسی) و حس یا عرف عینی (تاریخ، جامعه و جهان) و همچنین (به ترتیب) با شیوه برهانی و شهودی، تحلیلی و تفسیری و شیوه استقرایی و تجربی حاصل می‌شود.

علم سیاست به معنای خاص، همان چگونگی‌شناسی سیاسی و شناخت واقعیت سیاسی است که شامل «کنش‌شناسی سیاسی» در «پراگماتیسم سیاسی»^۱ و «نمودشناسی سیاسی تا روش‌شناسی سیاسی یعنی رفتارشناسی سیاسی»^۲ در «پوزیتیویسم سیاسی»^۳ می‌باشد.

کنش‌شناسی سیاسی یا رفتارشناسی سیاسی را به‌تنهایی می‌توان علم سیاست به معنای اخص دانست. فلسفه خاص سیاسی، هستی‌شناسی سیاسی بوده و فلسفه عام سیاسی، هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی می‌باشد. منظور هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی، چگونگی سیاسی است. این خاستگاه، جایگاه و نقش فلسفه سیاسی در علم سیاسی و سیاست علمی است.

در فلسفه اعم سیاسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و پدیده‌شناسی فلسفه سیاسی شامل هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی سیاسی می‌باشد. علم سیاست به معنای اعم، علم مدنی بوده یعنی علم اجتماعی و سیاسی است. علم سیاست به معنای عام (پُلِتیک)^۴، علم راهبرد مدنی یا علم سیاست کلان می‌باشد. همچنین علم سیاست به معنای خاص (پُلِسی)^۵، علم و فن

۱. موسس پراگماتیسم، ویلیام جیمز امریکایی و جان دیوئی پیرو آنست.

۲. رفتارشناسی (Bihiverism) و مابعد رفتارشناسی امثال کارل پوپر تا نشانه‌شناسی ویلیام کونولی امریکایی و حتی زبان‌شناسی مارگرت مید تا زبان‌کاوی وینگنشتاین دوم را در بر می‌گیرد.

۳. آگوست کنت فرانسوی (قرن ۱۹م.) در کتاب فلسفه پوزیتیویستی و بعد در کتاب سیاست پوزیتیویستی یا اثباتی و به‌اصطلاح تحصیلی بدین می‌پردازد.

4. Politic.
5. Policy.

خط‌مشی سیاسی یا سیاست کاربردی است. دانشمندان اسلامی از این به سیاست تعبیر می‌نمایند. علم سیاست به معنای اخص (ادمینیستریشن)^۱، علم و فن تدبیر اجرایی سیاسی است. لذا علم سیاسی، علم پدیده‌های سیاسی می‌باشد. علوم سیاسی، جامع همه علوم و فنون فوق است.

درآمد

الف) ساختار فلسفه سیاسی

۱. الگوی سه مرتبه‌ای پدیده و پدیده‌شناسی سیاسی، [به ترتیب] «چگونگی‌شناسی، چیستی‌شناسی و هستی‌شناسی» است و یا برعکس، «هستی‌شناسی، چیستی‌شناسی و چگونگی‌شناسی» می‌باشد و یا فراهم آمده و فراگیر هر دو فرآیند است؛ یکی سیاست و علم سیاسی نظری، و دیگری سیاست و علم عملی سیاسی است. در این صورت پدیده و پدیده‌شناسی سیاست، ساختار و فراگردی قوسی (به شکل «U») دارد. فراهم آمده دو فرآیند معکوس نیز: الف) عینی - ذهنی نظری و ب) ذهنی - عینی عملی است.

ذهن سیاسی در فرآیند اول (یعنی فرآیند نظری سیاسی) از عین سیاسی، یعنی واقعیت سیاسی یا مظاهر سیاسی آغاز کرده و به ذهن سیاسی می‌رسد و به ترتیب، از توصیف عینی به تحلیل «متن و محتوایی»، یعنی به تجرید ذهنی می‌رود. به تعبیری، ذهن به مجردسازی صورت ذهنی پدیده از عوارض شخصی می‌پردازد. در نتیجه کلی‌یابی و کلی‌سازی می‌نماید و در ادامه با انتزاع عقلی به تعلیل می‌پردازد. یعنی به علت‌کاوی و علت‌یابی دست می‌یازد. این فرآیند نظری سیاسی، نگرش سیاسی تولید می‌کند. شناخت حصولی یا اکتسابی سیاسی است.

فرآیند دوم عملی یا تحقیقی سیاسی، از ذهن سیاسی و از تشخیص و با تجویز عقلی مبادی ارزشی آغاز نموده و به سوی عین سیاسی باز می‌گردد. نخست ضرورت و حتی زیبایی و بلکه ارزش مبادی سیاسی را تشخیص داده و تجویز می‌نماید و بسان ضرورت، زیبایی و ارزش امنیت، نظم و نظام، حاکمیت و حکومت، قدرت، آزادی، عدالت و... است. اینها مبادی و محکمت‌تکوینی و [به اصطلاح] ذاتی می‌باشند. در عین حال، مبادی و محکمت‌فطری درونی است. اعم از؛ یکی عقلی برهانی سیاست بوده و قلبی شهودی

سیاسی می‌باشد. بدین ترتیب فرآیند دوم نسبت به این مبادی، گرایش سیاسی تولید می‌کند. به تعبیری، شناخت حصولی یا اکتسابی و نگرش سیاسی را تبدیل به شناخت حضوری و گرایش سیاسی می‌نماید. بدین ترتیب امنیت‌نگری، نظم و نظام‌نگری، عدالت‌نگری تا دولت و حکومت و سیاست‌نگری، تبدیل به امنیت‌گرایی، نظم و نظام‌گرایی، عدالت‌گرایی تا دولت و حکومت و سیاست‌گری می‌گردد. امنیت‌گری، نظم و نظام‌گری، عدالت‌گری تا دولت و حکومت و سیاست‌گری به‌روز این نگرش‌ها و گرایش‌ها درونی است؛ کم‌اینکه ذهن انسان سیاسی، در مرتبه دوم به تبیین مفاهیم و تحدید (یعنی تعریف) و تعیین حدود کلی و احکام تفصیلی آنها می‌پردازد.

منظور از تعیین حدود، معرفت^۱ است. این، به‌اصطلاح با شیوه تخیلی (یعنی تفهیمی) و تفسیر متون مکاتب سیاسی انجام می‌پذیرد. ذهن سیاسی انسانی ما، در مرتبه سوم به ترسیم سیاست‌ها، توجیه عملی و تطبیق عینی سیاسی با واقعیات سیاسی می‌رسد. به‌این ترتیب یکی منشأ نگرش نظری، و دیگری مبدأ گرایش عملی درونی چگونگی کنش و رفتار بیرونی سیاسی هستند. لذا هرگونه سیاست‌گذاری و سیاست‌مداری و متقابلاً سیاست‌پذیری، برآمد همین نگرش‌ها و گرایش‌ها و گرایش‌های سیاسی درونی است. به تعبیری، «هستی و چستی» چگونگی سیاست هستند. به عبارت دیگر، از ارزش سیاسی به بینش سیاسی و حتی منش سیاسی کشیده شده و به کنش و روش کاربست تا اجرایی‌سازی و جاری‌سازی سیاست‌ها می‌رسد و در نهایت به همان فن کارگذاری سیاسی کلان، شامل سیاست‌گذاری راهبردی یعنی ترسیم سیاست‌های کلان راهبردی تا سیاست‌گذاری خرد کاربردی و حتی سیاست‌های خرد اجرایی تا جاری می‌رسد. و به سیاست‌مداری اعم از؛ سازماندهی و مدیریت سیاسی می‌انجامد. بدین‌سان می‌توان مدعی شد سیاست و علم سیاست فراهم آمده از دو فرآیند، یکی نگرش نظری سیاسی و دیگری گرایش عملی سیاسی است. هر فرآیند نیز فراگیر سه مورد پیش گفته می‌باشد.

به اعتبار دیگر، می‌توان اذعان نمود که سیاست و علم سیاست فراهم آمده موارد سه‌گانه هستی‌شناسی، چستی‌شناسی و چگونگی‌شناسی بوده و هر یک از موارد سه‌گانه نیز فراگیر دو وجه نگرش نظری و گرایش عملی می‌باشد. در این صورت اگر ساختار کلی سیاست و

1. Knowledge.

پدیده‌شناسی آن را در نظر بگیریم، بدین اعتبار، علم سیاست یا علم سیاسی داریم. در صورتی که اگر فرآیندهای نظری و عملی و نیز مراتب واقعی و ماهوی حقیقی یا برعکس، مراتب حقیقی و ماهوی واقعی آنها را مورد نظر قرار دهیم، بدین اعتبار، نظام علوم سیاسی خواهیم داشت. البته این غیر از علم پدیده‌های سیاسی است؛ همانند انسان‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، علم و حتی فن امنیت سیاسی، دولت، قدرت سیاسی میباشند.

۲. رابطه و نسبت همین موارد سه‌گانه نیز یک پرسش و چالش جدی است؛ اینکه آیا اینها وجوه و مراتب همدند و یا وجوه و مراتب سیاست هستند؟ اینها به یک اعتبار مراتب سه‌گانه و به اعتبار دیگر، وجوه سه‌گانه‌اند (نمودار ۱). در هر صورت، اینها لازم و ملزوم همدند، مکمل همدند و هم‌افزایند.

منظور از فلسفه سیاسی، شناخت حقیقی و یقینی واقعی سیاسی است. در نتیجه واقع‌نمایی ظنی، یعنی پنداری و [به اصطلاح] تفلسف سیاسی نمی‌باشد. ظن یا پندار سیاسی، شناخت تک‌ساحتی مادی جسمانی بوده و یک‌بعدی ظاهری است. این‌چنین شناختی، نارسا بوده و شبه فلسفه، شبه علم و شبه شناخت است. تفلسف سیاسی می‌باشد. به تعبیر درست فارابی، حکمت ظنی یعنی پنداری است. به تعبیر دقیق پندار فلسفه و ظن حکمت است. بسان سراب آب‌نما و یا چوب دراز یا طناب را مار تصور نمودن و فرار کردن می‌باشد. منفعت طلبی، ثروت طلبی و لذت طلبی را سیاست و سعادت پنداشتن است.

همچنین مراد شناخت وهمی و توهمی نمی‌باشد. به تعبیری شناخت تنازعی بقایای داروینستی بوده و بشمار می‌آید.. توهم، شناخت کاذب است. به اصطلاح سفسطه سیاسی بوده و به تعبیری مغالطه سیاسی است. ضد علم می‌باشد. همانند اینکه آب شور دریا، آب مسموم، سم مایع یا نفت سفید را آب شیرین پنداشتن و نوشیدن است. یا مار را طناب یا چوب دراز تصور کردن و بدان دست زدن است. این، به اصطلاح سوفیسم سیاسی است. بسان سلطه را سیاست و سعادت انگاشتن می‌باشد. به تعبیر فارابی، حکمت توهمی یعنی کاذب به معنای دروغین است. توهم حکمت می‌باشد. علم و فلسفه جاویدان (شرقی - ایرانی) در تفسیر سنت‌گرایان معاصر، از رنه گنون فرانسوی (۱۹۵۱-۱۸۸۷م.) - نو مسلمان ملقب به شیخ عبدالواحد یحیی - بنیان‌گذار سنت‌گرایی معاصر است. همچنین فریتو شوان - نو مسلمان دیگر - صاحب کتاب اسلام می‌باشد. دنباله‌دار سنت‌گرایی معاصر تاکنون

است. اینها بترتیب یکی بیناگذار و دیگری پیگیر این گفتمان و الگوی علمی و حکمی سیاسی می‌باشند.

فلسفه و علم راستین یونانی (سقراطی، افلاطونی و ارسطویی) نیز بر این تأکید دارد. علم و فلسفه مدنی فاضلی (فارابی) تا حکمت و علم متعالی مدنی (صدرا، ۱۳۷۵) نیز همین است.^۱ گفتمان و الگوی فلسفی و علمی سیاسی بدین ترتیب به صورت رسا و سازواری در حکمت متعالی مدنی ملاصدرا، از دانشمندان اسلامی ایرانی (قرن ۱۱هـ) طرح و تبیین گردیده است. پیش‌تر نیز فارابی تحت عنوان علم و فلسفه مدنی، اهم مراتب و اعم بخش‌ها، قسمت‌ها و مسائل این علم و حکمت را در کتاب احصاء العلوم خویش ارائه نموده‌اند. رابطه اینها شکلی، ساختاری و به اصطلاح صوری می‌باشد. درعین حال دارای رابطه تعاملی، یعنی تأثیری و تأثری متقابلند. همچنین رابطه علی^۲ نیز دارند. دراین صورت، واقعیت (یعنی کنش و رفتار سیاسی) محصول و معلول ارزش، بینش و منش درونی سیاسی است.

به اعتبار دیگر، هستی، چیستی و چگونگی، به ترتیب علل چهارگانه فاعلی - غایی، مادی و صوری سیاست و علم آن می‌باشند که تفسیر این مهم، به مقاله مستقل دیگری احاله می‌گردد.

ب) نمونه فلسفه سیاسی

میشل فوکوی فرانسوی (۱۹۲۶-۸۴م)^۳، از پیشکسوتان پسامدرنیسم^۴ بود که به شالوده‌شکنی مدرنیسم در دوران معاصر پرداخت. او در زمینه شناخت قدرت، تا حدود زیادی به مراتب سه‌گانه پدیده و پدیده‌شناسی قدرت نزدیک گردید. فوکو مدعی شد که دوران جدید بیشتر به چگونگی‌شناسی قدرت محدود شده است. حال اینکه متعهد شده و به هر سه پرسش چرایی، چیستی و چگونگی قدرت و پاسخ به آنها پرداخت. او در یکی از مواضع آخرین مقاله خویش، تحت عنوان «سوژه و قدرت» به عنوان موخره کتاب میشل فوکو، فراساختگرایی و هرمنیوتیسم به این مهم توجه نموده است.

با این نگرش، در این نگارش تصریح می‌نماید که: «از نظر برخی کسان، پرسش درباره

۱. ر.ک: گنون، ۱۳۷۸، ارسطو، ۱۳۵۶، فارابی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۶، ۱۲، فصل پنجم، علم مدنی و ملا صدرا، ۱۳۷۵، ص ۵۱۱-۴۹۱.

2. Causality.

3. Michel Foucault.

4. Post Modernism.

«چگونگی»، آنها را به صرف توصیف تأثیرات قدرت محدود می‌سازد؛ بدون آنکه بتوانند آن تأثیرات را به علل و یا به سرشت بنیادی [قدرت] پیوند دهند» (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۶، ص ۳۵۳). در نتیجه چنین برخوردی، «قدرت را به ماهیتی مرموز تبدیل می‌کند که مردم از آن جهت که ماهیت آن را درک نمی‌کنند، در طرح پرسش در باره آن تردید می‌کنند» (همان، ص ۴، ۳۵۳)؛ زیرا «آنها ترجیح می‌دهند قدرت را زیر سؤال نبرند» (همان، ص ۳۵۴).

این به نوعی مبین سیر علم سیاست در دوران مدرنیسم از علم سیاست طبیعی ماکیاولیسم تا علم طبیعی نمودشناسی سیاسی پوزیتیویسم کنتی است؛ چنان‌که پیش‌تر، اشتراوس نیز آن را علم چگونگی شناسی سیاست طبیعی خوانده بود که کمتر به هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی فلسفی سیاسی می‌پردازد.^۱ سرانجام به نیهیلیسم^۲ پست مدرنیسم می‌رسد. به فرامدرنیسم خوش‌بینانه^۳ می‌انجامد. از آتوننی‌گیدنز در راه سوم، چالمرز در چیستی‌علم و دانیل لیتل در تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی فلسفی بر فلسفه علم اجتماع است. به‌ویژه تا دیوید مارش و جری استوکر ویراسته روش و نظریه علوم سیاسی می‌باشد. سرانجام به پسامدرنیسم بدبینانه^۴ امثال پل فایرابندی منجر می‌گردد.^۵ این در حالی بود که در تلقی فوکو، «قدرت چیزی است که با سه کیفیت متمایز وجود پیدا می‌کند؛ منشأ آن، سرشت بنیادین آن و نمودهای آن» (همان). در این صورت «اگر برای مسأله "چگونگی" جایگاه ممتازی قائل باشیم، به این دلیل نیست که می‌خواهیم مسأله "چیستی" و "چرایی" را حذف کنیم. بلکه می‌خواهیم این مسأله را به شیوه دیگری عرضه بداریم» (همان). به تعبیر وی، «یا به سخن بهتر، می‌خواهیم بدانیم آیا می‌توان به درستی قدرتی تصور کرد که در خودش چیستی، چرایی و چگونگی را یک‌جا جمع آورد؟» (همان).

همچنین «به سخن صریح و بی‌پرده می‌خواهیم بگوییم که آغاز تحلیل با مسأله "چگونگی"، مبین این نکته است که قدرت به این معنا اصلاً وجود ندارد» (همان). دست‌کم

۱. اشتراوس، ۱۳۷۳.

2. Nihilism.

3. Optimism.

4. Pessimism.

۵. فرامدرنیسم اگرچه به پلورالیسم می‌رسد، اما به جای کثرت‌گرایی معرفتی، روشی و علمی در عین وحدت‌گرایی نگاه، نظریه و نظام آنها به تعددگرایی و درهمی و همه‌چی‌پنداری معرفتی، روش‌شناسی و علمی سیاسی و حتی به التفات می‌کشاند (ر.ک.: گیبینز/ریمر، ۱۳۸۱).

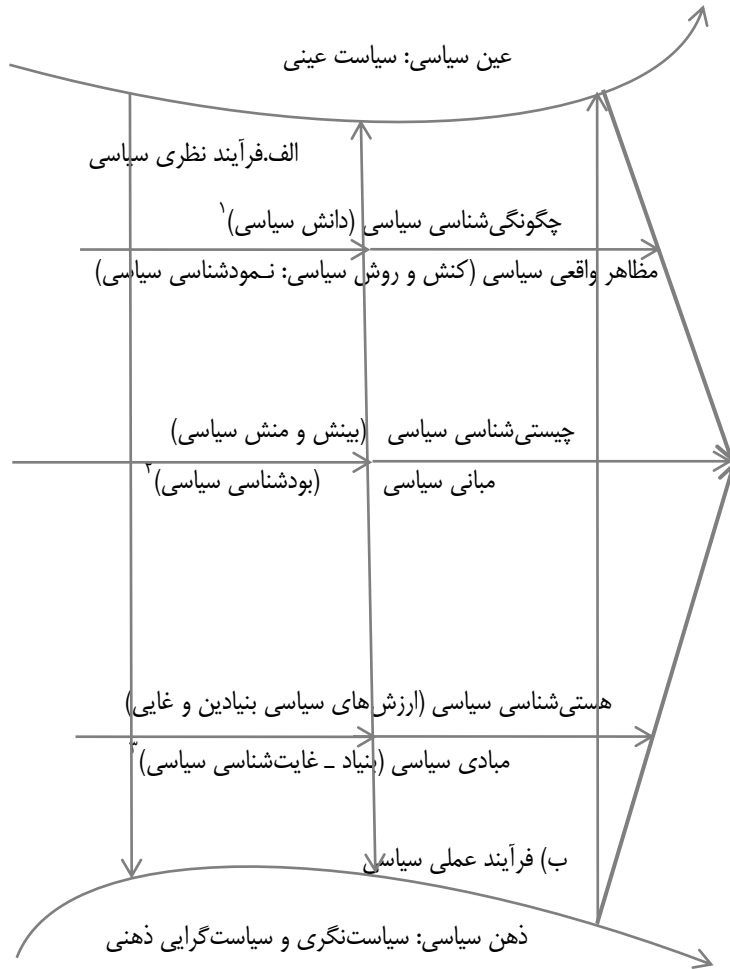
«بدین شیوه از خود می‌پرسیم که وقتی چنین مفهوم بسیار فراگیر و شیئیت‌بخشی را به‌کار می‌بریم، چه محتوایی برای آن در نظر داریم» (همان). یعنی چه ماهیتی دارد؟ کما اینکه «وقتی به‌نحو پایان‌ناپذیری به‌غور در این دو سؤال «قدرت چیست و از کجا ناشی می‌شود؟» بپردازیم، مجموعه بسیار پیچیده‌ای از واقعیات (ظاهری و عینی) از دست می‌رود» (همان). به تصریح فوکو: اما «این سؤال کوچک که "وقتی قدرت اعمال می‌شود چه روی می‌دهد؟" هرچند سطحی و تجربی است، لیکن وقتی در آن غور کنیم، می‌بینیم که همین سؤال ما را از متهم‌سازی متافیزیک یا هستی‌شناسی قدرت به فریب‌کاری بر حذر می‌دارد» (همان). و «ما را [به تفحص انتقادی در موضوعات ریشه‌ای قدرت رهنمون می‌شود» (همان). مراد درک انتقادی نارسایی‌ها و ناسازواری‌های واقعی قدرت ظاهری می‌باشد. با شناخت ریشه‌های مبادی قدرت حقیقی و مبانی ماهوی یقینی واقعیت قدرت آن است. در هر صورت، به یک روش علمی نیازمندیم. روشی که ما را قادر به توصیف واقعیت عینی قدرت، تحلیل و تجرید ماهیت معرفتی، بینشی و ذهنی قدرت و تعلیل انتزاعی عقلی نظری آن سازد. در ادامه به تجویز مبادی حقیقی و تحقق‌ی قدرت، تبیین مبانی و حدود ماهوی قدرت و توجیه عملی و تطبیق واقعی عینی آن پرداخته می‌شود.

در مورد سیاست و سایر پدیده‌های سیاسی نیز همین ترتیب جریان دارد. تحلیل ماهیت و تعلیل حقیقت یا هستی، فلسفه نظری سیاسی است. نگرش فلسفی سیاسی یا نگرش سیاسی فلسفی می‌باشد. تجویز مبادی بایسته هستی و تبیین مبانی چستی شایسته واقعیت سیاسی، فلسفه عملی سیاسی یا فلسفه سیاسی عملی است. گرایش فلسفی سیاسی یا گرایش سیاسی فلسفی می‌باشد. فلسفه عام سیاسی جامع فلسفه سیاسی نظری و عملی، یعنی نگرش و گرایش فلسفی سیاسی است.

اینکه فوکوی فرانسوی این نظریه را از کجا اخذ کرده، می‌تواند مورد تأمل باشد. شاید از هم‌وطن فرانسوی خود، یعنی هانری کربن فرانسوی الهام گرفته یا از او اخذ کرده باشد؛ چراکه وی با فلسفه متعالی ایرانی، اسلامی و شیعی صدرایی آشنا بوده است. در این فلسفه، هم سیاست و هم به تبع آن علم سیاسی، بدین ترتیب به‌صورت بنیادین، جامع، نظام‌مند و هدف‌مند ارائه شده است. علم سیاسی دارای ساختاری یگانه، فراگردی (قوسی یو شکل) با دو فرایند نظری و عملی بوده و هر یک با مراتب سه‌گانه می‌باشند. هر یک با منابع و شیوه خاص خود است. فلسفه سیاسی، مراتب بنیادین و غایی و مبانی ماهوی فرآیند نگرش

نظری و گرایش عملی سیاست می‌باشد.

ج) نمودار ۱) ساختار (فراگردی) مراتب سه گانه نظری و عملی علم سیاست



ذهن سیاسی، مبادی و اصول اولیه سه‌گانه عقلی نظری، علمی و عملی (ارسطو تا کانت) است. کانت از آنها تعبیر به عقول سه‌گانه محض، علمی و زیبایی‌شناختی می‌نماید (ر.ک.: کانت، ۱۳۶۲). طرح سه‌گانگی عقول شبه‌ناک است. بهتر است گفته شود ما

1. political Science(P.S.).
2. Political Knowledge(P.K.).
3. Political Philosophy(P.Ph.).

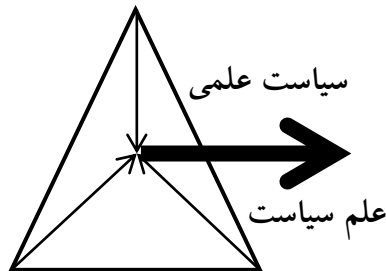
یک عقل داریم که دارای اصول یا وجوه سه‌گانه بالقوه تا بالفعل نظری، علمی و عملی می‌باشد.

فارابی در اندیشه‌های اهل مدینه فاضله از این مبادی تعبیر به اولیات عقول و اصول اولیه عقلی می‌نماید (فارابی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۴ و ۲۲۲). به تعبیر ایشان، «از محسوساتی که در قوه متخیله بوده و در آنجا محفوظ است، معقولاتی در قوه ناطقه حاصل می‌شود» (همان، ص ۲۲۲).

جهات، جهان و پدیده عینی و حسی، نخست حس و محسوس یا توصیف می‌شود. بعد تحلیل، تجرید یا متخیل و مجرد می‌گردد. سرانجام منتزع و معقول می‌شود. به تأکید وی، «این معقولات (حاصله در قوه ناطقه) همان معقولات اولیه‌ای است که همه مردم در آن مشترکند» (همان)؛ مثل «کل بزرگ‌تر از جزء است» (همان). یا «مقادیر مساوی با چیز واحد با یکدیگر مساوی‌اند» (همان). یا همانند درک فطری ضرورت و حتی زیبایی ذاتی امنیت، نظم و نظام، و عدالت و آزادی تا پیشرفت و سعادت و نگرش و گرایش بدانها است. در این صورت، «معقولات اولیه مشترکه بر سه قسم‌اند؛ یک قسم، آنچه که اوائل هندسی علمی (اصول اولیه علمی) باشد» (همان). قسم دیگر، «اولیات (مراد اصول اولیه عملی و زیبایی‌شناختی است) و ادراک زشت و زیبای اموری که انسان باید انجام دهد موقوف بر آن بود» (همان) و «قسم سوم، اولیاتی که به‌کار برده شده و مورد عمل قرار می‌گیرد تا به‌وسیله آنها علم به احوال و مبادی و مراتب برخی موجودات حاصل شود؛ موجوداتی که شأن آنها، مورد عمل انسان نبودنشان است» (همان). منظور اصول اولیه نظری، به‌ویژه اصل علیت و نظام علّی و توحید یعنی مبدأ واحد. وحدت مبدأ نیز وحدت نظام جهان و نظام واحد و غایت جهان است. در تعبیر فارابی، «مثل علم به آسمان‌ها و سبب اول و سایر مبادی دیگر و آنچه شأن آنها است، از این مبادی حادث شود» (همان، ص ۴، ۲۲۳). اینرا می‌توان عقل اولیه نامید. وجه تمایز و حتی تفوق انسان بر حیوان تا تسخیر طبیعت نیز همین عقل یا خرد راهنماست که با ابزار شعور یا هوش ابزاری - که دانش، یعنی آگاهی تولید کرده - قادر به سیاست‌گذاری کلان راهبردی و سیاست‌گذاری خرد کاربردی و تدابیر اجرایی تا خط‌مشی جاری بوده و حتی متقابلاً قادر به سیاست‌پذیری می‌باشد. یعنی توانایی و امکان تدبیر، تدبیر و اداره خویشتن و جامعه و جهان خویش را می‌یابد. نفس و نقش متعالی و به تعبیر دیگر، تعادل‌بخش و تعالی‌نگر و تعالی‌گرای سیاست نیز از همین جا آغاز شده و با همین خرد، متعادل و متعالی است.

۲) وجوه سه گانه علم سیاست

چیستی شناسی^۱



هستی شناسی^۳

چگونگی شناسی^۲

الف) هستی شناسی سیاسی: دانایی، ارزش (شناسی)، بنیاد - غایت شناسی، شناخت مبادی (بنیادین و غایی)، شناخت حقیقت و شناخت حقیقی سیاسی، شناخت ضرورت و ضروریات سیاسی، شناخت با منبع «فطرت، عقل و قلب یا خرد و دل»، شناخت برهانی عقلی و شهودی قلبی، شناخت تعلیلی، انتزاعی، شناخت محکومات سیاسی و همانند اینهاست.

ب) چیستی شناسی سیاسی: شناخت نقلی، سمعی، مکتبی و وحیانی، شناخت متشابهات سیاسی، شناخت (به شیوه و مرتبه) تحلیلی، تجریدی، فهمی و تفهیمی ذهنی، بینایی سیاسی (بصیرت، معرفت، شناخت مبانی، ماهیت، جوهره، بودشناسی و...)، بینش سیاسی و همسان اینها به شمار می آید.

ج) چگونگی شناسی سیاسی: آگاهی، دانش، کنش و روش یا رفتارشناسی، نمودشناسی، شناخت واقعیت و شناخت واقعی، شناخت مظاهر (عوارض نه گانه کمی و کیفی)، شناخت با منبع حسی، واقعیت عینی، شناخت حسی، استقرایی و تجربی تا عرفی، شناخت (به شیوه و مرتبه) توصیفی، ظاهری، ظاهر، شناخت اشکال (سازوکارهای) سیاسی و بسان اینها می باشد. علم به معنای شناخت، در اصل فراهم آمده از هر سه مراتب یا وجوه فلسفه یا

1. Political Knowledge(P.K.).
2. PoliticalScience (P.S.).
3. PoliticalPhilosophy (P.Ph.).

هستی‌شناسی، یعنی دانایی، معرفت یا چیستی‌شناسی (بینش یا بینایی یعنی بصیرت یا معرفت سیاسی و دانش) یا چگونگی‌شناسی (آگاهی) سیاسی است. علم سیاسی بدین ترتیب فراگیر، «فلسفه سیاسی، معرفت(کلام) سیاسی و دانش سیاسی» می‌باشد که مشتمل است بر: الف) شناخت مبادی وجودی و ضروری یا محکّمات سیاست و سیاسی، بسان ضرورت امنیت مدنی، نظم و نظام سیاسی، عدالت اجتماعی و سیاسی، آزادی سیاسی، مشروعیت سیاسی، حاکمیت مدنی، کارآمدی سیاسی، پیشرفت مدنی، دولت، قدرت سیاسی، انقلاب سیاسی تا سعادت مدنی و کرامت مدنی انسانی می‌باشد.

ب) تبیین مبانی ماهوی سیاسی، بینش و منش یا نگرش و گرایش سیاسی است.

ج) شناسایی مظاهر عملی و عوارض عینی سیاسی می‌باشد. منظور عوارض سیاسی نه‌گانه کمی و کیفی است. که زمان‌مند و مکان‌مند بوده و محسوب می‌گردند. مرتبت نخست، عقلی، برهانی، انتزاعی و قلبی شهودی می‌باشد. دومین مرتبت، تحلیلی متنی و محتوایی است. نقلی یا سمعی، و در نهایت مکتبی، به‌ویژه وحیانی می‌باشد. مرتبت سوم نیز حسی و استقرایی تا تجربی و عرفی است.

بدین ترتیب می‌توان مدعی شد که دانشمندان قدیم جهانی از سقراط و افلاطون تا ارسطو - که سیاست را علم راستین و حتی اعلی خوانده‌اند - و بلکه پیش از آنها تا فوکو - که دغدغه دانش و فلسفه قدرت سیاسی را داشت - و پس از آنها تاکنون، همواره به اصل سیاست و علم و فلسفه آن قائل بوده و هستند. همچنین علم سیاست، اعم از مراتب سه‌گانه هستی‌شناسی، چیستی‌شناسی و چگونگی‌شناسی تلقی شده است؛ حتی اگر این‌چنین نیز تعبیر نشده باشد.

هستی‌شناسی، فلسفه سیاسی^۱ به معنای خاص است و چیستی‌شناسی، معرفت سیاسی^۲ می‌باشد. هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی سیاسی نیز فلسفه سیاسی به معنای عام بوده و به تعبیری، حکمت مدنی محسوب می‌گردد. چگونگی‌شناسی واقعی سیاسی نیز دانش سیاسی^۳ می‌باشد. همان‌گونه که اشاره شد، صدرای شیرازی (قرن ۱۱ق) - از متفکرین به‌نام ایرانی اسلامی - این‌گفتار علمی و فلسفی سیاسی را به‌روشنی ترسیم می‌نمایند؛ همان‌گونه که در حکمت متعالی سیاسی خویش، این‌الگوی فلسفی و علمی سیاسی را طرح و تبیین

1. Political Philosophy: P.P.

2. KnowledgePolitical: P.K.

3. Political Science: P.S.

نموده و مدلل ساخته است. در واقع ایشان به نظریه‌سازی (تئوریزه کردن) نگاه، نظریه و نظام علمی و فلسفی سیاسی متعالی اقدام نموده‌اند. به ترتیبی که در این اثر آمده، علم سیاسی و به‌ویژه فلسفه سیاسی اعم فراهم آمده از معرفت‌شناسی سیاسی و روش‌شناسی سیاسی، هر دو در بخش مدنی کتاب شواهد ربوبیه صدرا طرح شده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۴۴۷) و پدیده‌شناسی فلسفی سیاسی که در بخش مدنی کتاب «مبدأ و معاد» صدرا تبیین گردیده است (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲).

فلسفه سیاسی به معنای عام، همان شناسایی و شناساندن مراتب دوگانه پدیده و پدیده‌شناسی سیاسی می‌باشد. بدین‌سان فلسفه سیاسی، هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی چگونگی و چگونگی‌شناسی سیاسی نظری و عملی تا عینی است. در اصل، «مراتب دوگانه، همان «هستی‌شناسی حقیقی و چیستی‌شناسی یقینی چگونگی‌شناسی واقعی سیاسی» می‌باشد. علم سیاست یا علوم سیاسی و حتی علم مدنی: شناخت مبادی ارزشی، مبانی بینشی و مَنشی و مظاهر کنشی و روشی یا رفتاری اجتماعی و سیاسی می‌باشد. فراهم آمده یکی بنیادشناسی و غایت‌شناسی سیاسی و دیگری بودشناسی سیاسی و سوم نمودشناسی سیاسی است. با منابع فطری عقلی و قلبی و شیوه‌های علمی بره‌ای و شهودی، تحلیلی و تجربی می‌باشد. که خاص هر یک از این مراتب سه گانه هستی‌شناسی، چیستی‌شناسی و چگونگی‌شناسی نظری و عملی سیاسی است. این را می‌توان فلسفه متعالی سیاست تلقی کرد و یا از آن به فلسفه سیاسی متعالی تعبیر نمود. در قیاس فلسفه سیاسی پیشامتعالی است؛ چه فلسفه سیاسی حصولی سینوی باشد. چه فلسفه سیاسی شهودی سهروردی به‌شمار آید؛ هر دو چیستی‌شناسی و هستی‌شناسی‌اند.

فلسفه و حکمت سیاسی و مدنی متعالی، جامع هر دو فلسفه سیاسی حصولی و حضوری می‌باشد. به ترتیب، هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی نیز می‌باشد. علم سیاست متدانی نیز صرفاً چگونگی‌شناسی بوده و تک‌ساحتی مادی و یک بعدی ظاهری است. فلسفه سیاسی هم رابطه وثیق و استواری با آن ندارد. به تعبیر فارابی در علم و فلسفه مدنی احصاء علوم، «کسانی که به آیین جاهلیت فرمان‌روایی می‌کنند، هرگز شایستگی پادشاهی (متعالی) را ندارند» (فارابی، ۱۳۶۴، ص ۱۱۲)؛ زیرا «آنان در هیچ‌یک از احوال و کردار و سیاست خود، به فلسفه نظری یا به فلسفه عملی نیازی پیدا نمی‌کنند» (همان). بلکه «هریک از آنان به مدد نیروی تجربه‌ای که بر اثر گذشت زمان و ورزیدگی در کارهای

حکومتی برایشان حاصل شده، خواهد توانست در شهرها و میان مردمی که زیر فرمان آنها قرار دارند، هدف‌های خویش را دنبال کند» (همان).

بدین ترتیب، «پدیده سیاست به تجربه سیاسی» و «پدیده‌شناسی سیاسی به دانش تجربی سیاسی» تقلیل می‌یابد. الگوی فلسفه سیاسی متعالی، توحیدی می‌باشد. یعنی دوساحتی مادی و معنوی محسوب می‌شود و دارای دو بعد باطنی و ظاهری می‌باشد. در نتیجه متعادل بوده و متعالی است. یعنی هم خود دارای تعادل است و هم تعادل‌بخش [غیر خود] می‌باشد. همچنین هم خود دارای تعالی است و هم در جهت آن در حرکت است. لذا هم تعالی‌بخش سیاسی است و هم تضمین‌کننده آن است. این چنین گفتمان و الگوی فلسفی سیاسی متعالی، گفتمان و الگوی دانش سیاسی متعالی و پیشرفت سیاسی متعالی را ایجاد کرده و آن را ایجاد می‌کند؛ چنان‌که دانش چگونگی‌شناسی سیاسی گفتمان و الگوی متدانی به سبب تک‌ساحتی و تنازعی ذاتی و درون‌زادی، گفتمان و الگوی توسعه سیاسی و حتی کارآمدی سیاسی تک‌ساحتی مادی و یک‌بعدی ظاهری و تنازعی طبیعی را ایجاد کرده و ایجاد می‌سازد. در نتیجه چنین گفتمان فلسفی سیاسی متعالی، چنین الگوی پیشرفت سیاسی دوساحتی مادی و معنوی و دو بعدی باطنی و ظاهری را تولید و پشتیبانی می‌نماید.

تا اینجا به طرح اصل مطلب، یعنی الگوی فلسفه سیاسی یا حکمت مدنی و حتی علم مدنی یعنی هستی‌شناسی و چیستی‌شناسی چگونگی اجتماعی و سیاسی و مراتب دوگانه نظری و عملی ساختار فراگردی (قوسی) آن پرداختیم. تبیین و تفصیل بیشتر این مهم و براهین، علل و دلایل یا نشانه‌ها، استنادات و شواهد عینی فراتر آنها نیز نیازمند مقالات مستقل دیگر بوده و محتاج مطالب مبسوط‌تری می‌باشد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، مراتب دوگانه مبادی بنیادین و غایی و مبانی ماهوی فلسفه سیاسی را مطرح نمودیم. خاستگاه و جایگاه آن را در میان مراتب سه‌گانه پدیده و پدیده‌شناسی سیاسی نشان دادیم. اما به صورت تفصیلی به تبیین رابطه و نسبت این دو باهم و با مرتبه سوم مظاهر واقعی سیاسی نپرداختیم. به فرآیندهای دوگانه نظری و عملی فلسفه سیاسی اشاره کردیم. اما به جد وارد رابطه معنادار، به‌ویژه نسبت تبدیلی و تولیدی میان این دو نشدیم؛ چراکه این نیازمند تحلیل ذهن سیاسی و اصول سه‌گانه اولیه «نظری، علمی و عملی سیاسی» است.

به تعبیری، به‌طور ویژه فراگرد ساختار یا ساختار فراگردی اینها را بیان نمودیم، اما

تفصیل ندادیم. اشاره‌ای هم به ماهیت هر یک از این موارد داشته و به‌صورت گذرا به رابطه و نسبت و ترتیب اینها پرداختیم؛ کما اینکه اینها را مراتب دوگانه هم تلقی نمودیم و به مراتب دوگانه بنیادین و بنیانی پدیده و پدیده‌شناسی سیاست تعبیر ساختیم. حتی به اعتباری، تعبیر و جوهر دوگانه را آوردیم. پرسمان فلسفه سیاسی فراگیر، اول معرفت‌شناسی فلسفی سیاسی است و شامل اهم موارد ذیل می‌باشد:

الف) شناخت‌شناسی (اپیستمولوژی) سیاسی که مشتمل است بر «امکان شناخت (شناسایی و شناساندن) حقیقی و ماهوی واقعی سیاسی (نظری و عملی)» و «حدود شناخت مبادی حقیقی و مبانی یقینی مظاهر واقعی سیاسی» (این مباحث باقی است).

ب. شناخت (انتولوژی) که مشتمل است بر «مراتب یا وجوه سه‌گانه شناخت حقیقت و ماهیت واقعیت سیاسی (فقط اشاره شد) و «منابع شناخت» (اینها باقی است).

به منابع عقلی و قلبی هستی‌شناسی، منبع متن و مکتبی چیستی‌شناسی و رابطه و نسبت اینها حتی اشاره هم نشد.

روش‌شناسی فلسفه سیاسی نیازمند تفصیل است و مشتمل است بر:

یک) شیوه «برهانی عقلی» و «شهودی قلبی». مراد از آن نیز نگرش هستی‌شناسی سیاسی و نگرش هستی‌گرایی سیاسی است.

دو) شیوه «تحلیلی یا تجربی» و «تبیینی یا تحدیدی به معنای تعیین حدود سیاسی». منظور از چیستی‌شناسی عینی، همان چگونگی‌شناسی تجربی واقعی سیاسی است. حتی پدیده‌شناسی فلسفه سیاسی شامل همان مراتب دوگانه است و فرآیندهای دوگانه نظری و عملی نیز اگرچه بن‌مایه و محور اصلی همین مقاله بوده، ولی باز نیازمند تبیین بیشتر می‌باشد. رابطه - به‌ویژه رابطه تبدیلی و تولیدی - و نسبت هم‌سوی میان هست و حتی است‌ها و نیست‌ها با بایست و نبایست‌هاست؛ بلکه با شایست‌ها و ناشایست‌های سیاسی که از جدی‌ترین مسائل پیچیده علم و حکمت سیاسی و از جمله فلسفه اخلاق سیاسی می‌باشد. این مهم، گشودگی آنها و برون‌رفت از چالش تعارض‌خیز آنها را می‌طلبد. همگی این پرسش‌ها در گفتمان فلسفه سیاست متعالی قابل پاسخ‌گویی و پردازش است.

در این صورت آنها راهنما و راه‌گشا می‌باشند. بدین سان پدیده سیاست و به تبع و تناسب آن، فلسفه سیاسی همانند پدیده‌شناسی (یعنی علم سیاسی) نگاه و نظامی راهبردی است. یعنی پدیده و پدیده‌شناسی بنیادین و از بنیاد فطرت انسانی می‌باشد. جامع همه مراتب

سه‌گانه و فرایندهای دوگانه نظری و عملی سیاسی بصورت‌تر سا است. سازوار و نظام‌مند می‌باشد. هدف‌مند است. تا چشم‌انداز کمال و سعادت مدنی را نگریسته و بدان می‌گراید. بایسته و شایسته هم بوده، چنین راهبردی بنیادین، رسا، سازوار و هدفمند باشد.

کتاب نامه

۱. ارسطو (۱۳۵۶). اخلاق نیکوماخس. (ج ۲). ترجمه سید ابوالقاسم پورحسینی. تهران: دانشگاه تهران.
۲. اشتراوس، لئو (۱۳۷۳). فلسفه سیاسی چیست؟. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگ.
۳. چالمرز، آلن (۱۳۷۴). چیستی علم، درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی. ترجمه سعید زیبا کلام. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. دریفوس، هیوبرت و رایینو، پل، فوکو (۱۳۷۶). فراساخت‌گرایی و هرمنیوتیک. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
۵. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۷۵). شواهد ربوبیه. چاپ دوم. ترجمه و تفسیر جواد مصلح. تهران: سروش.
۶. _____ (۱۳۶۲). مبدأ و معاد، ترجمه احمدبن محمد حسینی اردکانی. به کوشش عبدالله انوار. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۷. فارابی، محمد (۱۳۶۴). احصاء علوم. ترجمه حسین خدیو جم. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. _____ (۱۴۰۴). اندیشه‌های اهل مدینه فاضله. چاپ دوم. ترجمه سید جعفر سجادی. تهران: طهوری.
۹. فوکو، میشل (۱۳۹۲). ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟. چاپ ششم. ترجمه حسین معصومی همدانی. تهران: هرمس.
۱۰. کانت، ایمانوئیل (۱۳۶۲). سنجش خرد ناب، ترجمه میر شمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.
۱۱. گنون، رنه (۱۳۷۸). بحران دنیای متجدد. چاپ دوم. ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری. تهران: امیرکبیر.
۱۲. گیبینز، جان آر و ریمر، بو (۱۳۸۱). سیاست پست مدرنیسم. درآمدی بر فرهنگ و سیاست معاصر. ترجمه منصور انصاری. تهران: نشر گام نو.
۱۳. لیتل، دانیل (۱۳۷۳). تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی به فلسفه علم الاجتماع. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۴. مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۷۸). روش و نظریه در علوم سیاسی. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.